بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

30/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - حجیت ظن بنا بر مسلک کشف یا حکومت

**دلیل انسداد**

**آیا نتیجه دلیل انسداد تبعیض در احتیاط است یا مسلک کشف هست؟**

بحث سر این هست که آیا نتیجه دلیل انسداد تبعیض در احتیاط است یا مسلک کشف هست؟ حجّیت ظن به مسلک کشف یا حجّیت ظن به مسلک حکومت؟

این جا بحث های مسالک گوناگون دیگری را مرحوم آقا ضیاء مطرح کرده اند که حالا آن را بعدا در موردش صحبت می کنیم من فعلا محور بحث را فرمایشات مرحوم آقای صدر قرار می دهم سپس مقداری درباره کلیات مطالب ایشان صحبت می کنم خیلی هم وارد بعضی از جزئیات این مباحث نمی شوم.

مرحوم آقای صدر در مورد نتایج دلیل انسداد سه مسلک وجود دارد. یک مسلک تبعیض در احتیاط است به این معنا که خب اگر ما بودیم و انسداد باب علم نبود، و امکان احتیاط وجود داشت و احتیاط با عسر و حرج همراه نبود می گفتیم که باید احتیاط کامل کرد ولی چون احتیاط کامل امکان پذیر نیست باید در مقام امتثال اکتفا کنیم به احتیاط ناقص. احتیاط ناقص به این معنا است که خب در بعضی موارد تکلیف الزامی مضنون است در بعضی موارد تکلیف الزامی مشکوک است و در بعضی موارد تکلیف الزامی موهوم است.

ما در واقع می دانیم که یک مقداری از این احتیاط ها لازم نیست. قدر مسلم این هست که احتیاط در مواردی که تکلیف الزامی موهوم است آنجا لازم نیست. اما اینکه بگوییم شارع مقدس گفته است که در موارد موهوم التکلیف احتیاط کن ولی موارد مظنون التکلیف را لازم نیست احتیاط کنی خب ما میدانیم که شارع اینگونه حکم نکرده است.

البته نتیجه تبعیض در احتیاط تعیّن خصوص ظن نیست همچنان که جلسه قبل می گفتیم بلکه ابتدائا باید بگوییم که آن مواردی که تکلیف در آن موهوم است و احتمال تکلیف خیلی ضعیف است اول آن مراحل را می گوییم احتیاط لازم نیست اگر عسر و حرج یا اختلال نظام با عدم وجوب احتیاط در این موارد مرتفع شد که هیچی اگر مرتفع نشد یک مقداری موارد موهومی که احتمال تکلیف در آن بیشتر است را باید ضمیمه کنیم اگر با این هم مرتفع نشد موارد مشکوک

التکلیف را هم باید ضمیمه کنیم و بگوییم اینجا هم احتیاط لازم نیست. همین جور پیش برویم تا حدی که به نتیجه برسیم که احتیاط لازم نیست. یعنی به جایی برسیم که احتیاط لازم است آن محذور عدم احتیاط مرتفع بشود. این است که در جلسه قبل اشاره کردیم تبعیض در احتیاط این مسلک ظن را به نفسه متعین نمی کند بلکه یک مراتبی هست که ممکن است کمتر از ظن باشد مواردی که احتیاط در آن لازم نیست ممکن است همه موارد غیر مظنون باشد ممکن است قسمتی از موارد غیر مظنون باشد ممکن است بعضی از موارد مظنون را هم باید ضمیمه کنیم تا آن محذور احتیاط کامل از بین برود. خب این یک مسلک.

سوال: بیانی که تبعیض در احتیاط است آیا مورد قبول شماست؟ به نتیجه اش کاری ندارم یعنی اینکه به ظن و وهم و شک ... متعلق تکلیف و نوعا

پاسخ: حالا یک نکته دیگری که اصلا کل این بحث در آن مشکلی که وجود دارد کل دلیل انسداد با این مشکل مواجه هست آن این است که شما فقط اهمیت احتمال را در نظر گرفته اید اهمیت محتمل هم باید در این بحث ضمیمه بشود و این اهمیت محتمل در کل حالا این بحث بحث خصوص این مبنا نیست یک مشکل هست که کلا ترجیح بر مرجوح بر راجح که در مقدمه پنجم قرار گرفته است این مقدمه پنجم مشکلش این هست که ترجیح مرجوح بر راجح یک جهت است و ترجیح مهم بر اهم هست یک جهت دیگر است. فقط شما ترجیح مرجوح بر راجح را به معنای ترجیح موهوم بر مضمون گرفته اید. در حالی که ترجیح راجح بر مرجوح هم نسبت به احتمال باید در نظر گرفت هم نسبت به محتمل باید در نظر گرفت که البته مرحوم آخوند در لا به لای بحث اینکه آیا نتیجه انسداد به اصطلاح مهمل است هست یا مطلق است که یکی از بحث های دلیل انسداد هست به این نکته هم اشاره کرده اند که مثلا در مواردی که به اصطلاح تکلیف اهمیت دارد آن موارد مثلا آیا می توانیم آن بحث اهمیت محتمل را آنجا پایش را پیش کشیده اند و به اصطلاح مطرح کرده اند. در حالی که اصل این یک بحثی است دقیقا هم عرض بحث اهمیت احتمال. آن را به عنوان یک بحث فرعی در لا به لای بحث گنجانده اند آن مطلب درست نیست.

آن یک بحث کلی است و من می خواستم که آن را بعدا در موردش صحبت کنم ولی فعلا روی مسالک سه گانه ای که اینجا وجود دارد قصد صحبت کردن دارم. اینکه فرق بین تبعیض در، آنها تفاوت بین این مسالک ندارد. اشکال کلی هست به دلیل انسداد.

مسلک اول که مسلک تبعیض در احتیاط بود که به این صورت بود. مسلک دوم مسلک حکومت عقل به حجیت ظن.

آقای صدر یک بحث مفصلی در مورد حکومت در ابتدای بحث انسداد مطرح کرده است که مراد از حکومت چیست. مرحوم نائینی یک تفسیر کرده اند. آقای خوئی یک تفسیر کرده اند. و بعد وجوه مختلفی در تفسیر کلام مرحوم نائینی مطرح کرده اند ولی گفته اند خودشان این مطلب را اختیار می کنند که حکومت تفسیر صحیح آن، تفسیری است که مرحوم آخوند مطرح کرده اند که محصل آن تفسیر با لسان مرحوم آقای صدر این هست. آقای صدر می فرمایند که اصلا این که ما می گوییم که ظن حجت است در باب انسداد شبیه حجیت قطع در باب انفتاح است. حجیت قطع در باب انفتاح به این معنا است که شارع حق مولویتی که نسبت به عباد دارد فقط در تکالیف معلومه اش است. خب یک سری تکالیفی شارع به افراد دارد. این تکالیف را عقل لزوم امتثال آن را بر گردن مکلفین می گذارد یعنی مولا را برایش حق قائل هست که عبد آنها را امتثال کند. ایشان می گویند که معنای حجیت قطع این هست که ما فقط عقل انسان می گوید در جایی که تکلیف معلوم باشد لزوم امتثال عقل انسان حکم می کند که حتما باید امتثال بشود حق مولویت بر گردن عباد هست و بعد از اینجا آن بحث قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعه را مطرح می کند. خود آقای صدر عقیده اش این است که مولای حقیقی حق طاعتی که بر گردن عباد دارد فقط در تکالیف متیّقّنه و مقطوعه نیست. در تکالیف محتمله هم حق دارد بر گردن عباد اینکه مگر اینکه خود مولا نسبت به آن تکالیف محتمله ترخیصی داده باشد و امثال اینها. ولی آن کسانی که قائل به مسلک قبح عقاب بلا بیان هستند را مرحوم آقای صدر کلامشان را اینگونه معنا می کنند، یعنی حق مولویت مولی تنها در دائره تکالیف معلومه است. بعد ایشان اینجا می فرمایند که معنای حجیت ظن در باب انسداد این هست که حق مولویت مولا تنها در دایره تکالیف معلومه نیست در دایره تکالیف مظنونه هم مولا حق دارد.

در جلسه قبل عرض کردم در بعضی تعبیراتی که آقای حائری از آقای صدر نقل می کنند یک مقداری در تفسیر حکومت دقیق تر از این حق مولویت است. این حق مولویت فقط تکالیف ظنّ به تکلیف را، حق مولویت یعنی تنجیز تکلیف. یعنی اگر یک جایی تکلیف ما مظنون بود شارع می تواند نسبت به آن تکالیف مظنونه بر مکلف احتجاج کند. ولی این مبنای حکومتی که اینجا بعدا هم آقای صدر به آن اشاره می کند و می خواهیم ملتزم بشویم می خواهیم بگوییم که هم ظنّ به تکلیف اعتبار دارد و هم ظن به عدم تکلیف اعتبار دارد. ظن به تکلیف یعنی مولا نسبت به عباد

حق دارد و عباد معذور نیستند در مواردی که ظن به تکلیف هست. ولی ما این چیزی که اینجا می خواهیم بگوییم از این بالاتر است. ما میخواهیم بگوییم که ظنّ به عدم تکلیف هم معتبر است. یعنی اگر ما در مواردی که ظن به عدم تکلیف داریم در آن موارد عمل نکردیم به تکالیف مولا آن هم معذور هستیم فقط جنبه منجّزیت ظن نیست، معذّریت ظن هم اینجا مطرح است و اینجا بیشتر تکیه آقای صدر بر جنبه منجّزیت ظن هست در حالی که جنبه معذّریت ظن را هم باید پایش را وسط می آوردند. حالا نتیجه گیری این بحث چیست بماند. ایشان می فرمایند که معنای حکم عقل به حجیت ظن حکم عقل به این که در ظرف انسداد مولا بر عباد حق دارد نسبت به تکالیف مظنونه. این مطلب.

البته ایشان هیچ روشن نکرده اند که چطور هست که ظرف انسداد وقتی در ظرف انفتاح شد، در ظرف انفتاح حق مولی فقط در تکالیف معلومه است. در ظرف انسداد یک دفعه حق مولا از تکالیف معلومه بیشتر می شود. تکالیف مظنونه را هم شامل می شود. لِمّ قضیه چیست؟ که چرا آنجا فقط تکالیف معلومه هست، به تعبیر دیگر چرا قبح عقاب بلا بیان در ظرف انسداد جاری نمی شود؟ این را هیچ توضیح نداده اند و بیانی در این مورد نیاورده اند. خود مرحوم آخوند یعنی اینجور نیست که بخواهد بگوید در ظرف انسداد قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. ایشان می گویند قبح عقاب بلا بیان هم در ظرف انفتاح جاری است و هم در ظرف انسداد جاری است ولی موضوع قبح عقاب بلا بیان این است که نه بیان برای تکلیف واقعی وجود داشته باشد. نه بیان برای تکلیف ظاهری و وجود احتیاط وجود داشته باشد. و ما در ظرف انسداد با توجه به ادله ای که از آن ادله عدم امکان اجرای برائت در جمیع اطراف را نتیجه می گیریم. ما می گوییم برائت را نمی شود در جمیع اطراف اجرا کرد. حالا یا به جهت به اصطلاح محذور خروج از دین و محذور اجماع و علم اجمالی و هرچه که باشد اینها کاشف از این، یک نوع بیان هستند حالا علم اجمالی که خب بیانیت آن روشن هست، بیان نسبت به واقع است و در نتیجه قبح عقاب بلا بیان جاری است.

جایی که علم اجمالی هم نباشد ایشان میگوید از این اجماع یا محذور خروج از دین ما کشف می کنیم اهتمام شارع و از اهتمام شارع کشف می کنیم الزام ظاهری شارع به احتیاط را. فی الجمله اینکه شارع اینجا یک وجوب احتیاط فی الجمله ای را جعل کرده است. این را کشف می کنیم و وقتی کشف کردیم بنابراین قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. پس نکته در کلام مرحوم آقای آخوند این است. آقای صدر کلام مرحوم آخوند را خیلی دست و پا شکسته نقل کرده است.

سوال: اینها حکومت نیست و کشف است

پاسخ: نه، عیب ندارد. در مورد اینکه احتیاط لازم است فی الجمله این را ما از حکم عقل کشف می کنیم ولی حالا که احتیاط لازم است آن احتیاط را در دایره مظنونات التکلیف بکنید یا موهومات آن یک بیان دیگر است. آن چیزی که در مقدمات هست این است که ما شرعا وجوب احتیاط شرعی را کشف می کنیم. فی الجمله. حالا این وجوب احتیاط شرعی را عقل انسان حکم می کند که این را مثلا در دایره مظنون التکلیفات این احتیاط را باید پیاده بشود یا اعم از مظنون التکلیفات و موهوم التکلیفات آن یک مرحله دیگر است. این مرحله ای که هست، مرحلۀ این است که عرض من این است، نکته بحث را توجه بفرمایید، آقای صدر تقریبی که برای مسلک حکومت می کنند، این تقریب را به خصوص بر مسلک میگویند این مبنا مبنای مرحوم آخوند است به گونه ای تقریب می کنند یک مسلک اصلا با مبانی متعارف جور در نمی آید. خب مرحوم آخوند که قبح عقاب بلا بیان قائل هست چطور شد اینجا یکدفعه قبح عقاب بلا بیان را می گوید اینجا تخصیص خورده است. این قانون عقلی را می گوید اینجا نیست. چگونه است؟ وجه این چیست؟

مرحوم آخوند اینجا در خود همین بحث و نه در جای دیگر این شبهه را مطرح می کند که شما که قائل هستید که برائت در جمیع اطراف جاری نمی شود و باید فی الجمله احتیاط کرد با قبح عقاب بلا بیان چه می کنید؟ قبح عقاب بلا بیان داریم. قبح عقاب بلا بیان را چه کار می کنید؟ از یک طرف دیگر می گویید لازم نیست علم اجمالی هم اینجا باشد. به جهت علم اجمالی نیست لزوم احتیاط. لزوم احتیاط به جهت علم اجمالی باشد خب آن بیان است. می گویید نه، علم اجمالی هم نباشد و تنجیز علم اجمالی هم مطلقا انکار کنیم یا فی ما جاز او وجب الاقتحام فی بعض الاطراف اینجا را بگوییم تنجیز علم اجمالی نیست باز هم ما می گوییم احتیاط فی الجمله لازم هست و نمی شود در تمام اطراف برائت جاری کرد. خب این بحث برهان لمّی و از اهتمام شارع به تکالیف خودش کشف می کنیم پس بنابراین فی الجمله احتیاط را جعل کرده و امثال اینها خب آن بحث ها را مطرح می کنند.

آقای صدر اصلا این حرف های دقیقی که مرحوم آخوند اینجا مطرح کرده اند، وارد نمی شود یک تقریب دستو پا شکسته از کلمات قوم ذکر می کنند و اینگونه بیان را وارد می شوند و خب اگر اینگونه آدم اکتفا کند برای فهمیدن کلمات مرحوم آخوند به نقلی که آقای صدر کرده اند کلام بدوی و ابتدایی هست که اولیات بحث های علمی را هم فاقد هست.

خب این به هر حال یک تقریب برای مسلک حکومت.

بعد آقای صدر وارد این مطلب می شوند که خلاصه در مسلک حکومت عقل انسان حق مولویت را در دایره مقطوعات و معلومات منحصر نمی بیند در ظرف انسداد می گوید در دایره مظنونات هم شارع حق دارد.

اما مسلک کشف. مسلک کشف را ایشان اینگونه می فرمایند که اساس مسلک کشف بر این پایه است که ما از اجماع، ضرورت، و هر برهانی کشف بکنیم که شارع مقدس برای رسیدن به اغراضش طریق احتیاط، طریق متعینش نیست. یک طریق دیگری دارد حالا احتیاط را نمی خواهیم بگوییم جایز نیست. جایز است ولی طریق متعیّن برای امتثال اوامر الهی و برای تأمین اغراض شرعی احتیاط نیست. خب وقتی این مطلب را فهمیدیم که احتیاط طریق منحصر نیست، از طرفی دیگر سایر طرقی که احتمال دارد مثل اصول موردی شرعیه، قرعه، رجوع به قائل به انفتاح و سایر راه های محتمله در مقام را ما نفی کردیم، می ماند حجیت ظن. فقط حجیت ظن باقی می ماند و نتیجه اش حجیت ظن می شود. این اساس این دلیل هست.

مرحوم آقای صدر می فرماید که اینجا دو مقام باید بحث بشود که اصحاب یک مقام آن را بحث کرده و یکی را بحث نکرده اند. آن این است که بعد از اینکه مسالک محتمله غیر از احتیاط را ما نفی کردیم امر دائر بین این هست که به ظن عمل بشود یعنی تکلیف در موارد مظنون التکلیف را انسان عمل کند، یا به موارد موهوم التکلیف. خب قبح ترجیح بلا مرجّح اقتضا می کند که ما به ظن عمل کنیم.

ولی یک مقام دیگری هم هست که در کلمات آقایان مغفول عنه واقع شده است و آن باید بحث بشود و آن این است که حالا که قرار است به ظن عمل شود ملاک ظن شخصی است کما یقول به الانسدادی، هم ظن نوعی هست که خلاصه نتیجه دلیل انسدادی را تمام نمی داند. باید این استدلال هم ضمیمه بشود.

سپس مرحوم اقای صدر در مقام اول که ظن مقدم است بر وهم ایشان اینگونه می فرماید که بعد از اینکه ما فهمیدیم شارع یک حجتی در اینجا قرار داده است، این حجت می تواند وهم باشد. وهم یعنی اینکه انسان موردی را که موهوم التکلیف باشد شارع این موهوم التکلیف را حجت قرار داده است و می گوید حتما به اون تکلیفی که موهوم التکلیف است عمل کنیم. یا احتیاط را می گوید در آن مورد کأن در مورد موهوم التکلیف شما حتما لازم الرعایه است یا مورد مظنون التکلیف لازم الرعایه است یا حجیت تخییریه اینجا باید انسان داشته باشد. بعد ایشان می گویند که اینکه شارع

امده باشد متعینا شما را موظف کرده باشد به انجام موهوم التکلیف و مظنون التکلیف را گفته باشد نمی توانید شما انجام بدهید که آن احتیاط فی الجمله ای که لازم است در موارد مظنون التکلیف نمی توانید پیاده اش کنید. خب عقل این را قبیح و محال می داند به این دلیل که فرض این است که مصلحت نفسی در عمل به این طریق نیست. برای ایصال به واقع هست. و خب پیداست که مجرد قوّت احتمالی که در طریق مظنون وجود دارد این قوت احتمال که باعث مانع اخذ به طرف مظنون التکلیف که نمی شود. فوقش با هم مساوی باشند اما اینکه بگوییم این قوت احتمال منشأ بشود که طرف مظنون را شما اخذ نتوانید بکنید حتما باید طرف موهوم التکلیف را اخذ کنید این که عملی نیست. پس این احتمال حجیت تعیینیه برای موهوم التکلیف معقول نیست. امر دائر است بین اینکه حجیت تعیینیه برای مظنون التکلیف باشد یا حجت تخییریه اینجا باشد. در دَوَران امر بین تعیین و تخییر در مقام حجیت عقل حکم می کند که آن حجت تعیینی مسلم است، حجیت تخییری اش مسلم نیست و نمی شود روی آن اخذ کرد. چون شک داریم شک در حجیت مطابق با عدم حجیت هست زیرا دلیل نداریم که حجیت تخییری در اینجا جعل شده است پس بنابراین اخذ به طرف موهوم احتمال حجیت را ایجاد می کند، اخذ به طرف مظنون قطع به حجیت داریم. چون یا واقعا حجیت تعیینیه بوده است یا از باب اینکه حجیت تخییریه بوده و هر کدام را شما اخذ کردین آن طرف می شود برای شما حجت بنابراین این دوران هم بین تعیین و تخییر در مقام حجیت هست در دوران بین تعیین و تخییر در مقام حجیت ما قائل به تعیین می شویم ولو در دوران بین تعیین و تخییر در تکلیف ما برائت جاری کنیم از وجوب تعیینی. آن یک بحث دیگر است. دوران بین تعیین و تخییر در باب تکالیف هست که خب آن سر جای خودش باید بحث بشود. یک دوران هم بین تعیین و تخییر در باب حجیت هست این دو را از هم باید جدا کرد. خب این بحث.

مرحوم آقای صدر اینجا این بیان را به این صورت مطرح کرده است. ولی من به نظرم می رسد که این بحث حجیت تخییریه که آقای صدر اینجا در بحث اضافه کرده اند این اصلا نیازی نبود به آن بحث های دوران بین تعیین و تخییر وارد شدن این بحث لغوی است. چون ببینید فرض این هست که هیچگونه ملاک نفسی وجود ندارد. خب اگر ملاک نفسی وجود ندارد و فقط برای ایصال به واقع است خب طرف مظنون التکلیف که ما را بیشتر به واقع می رساند تا طرف موهوم التکلیف. همچنانی که شما وجوب تعیینی طرف موهوم التکلیف را به این جهت که ما میدانیم که ملاکی در موهوم التکلیف نیست که در مظنون التکلیف نباشد نفی می کنید احتمال وجوب تخییری اش را

هم به همین بیان نفی می شود. بله یک احتمال وجود دارد که شاید یک ملاک نفسی در طرف موهوم وجود داشته باشد که ما به آن ملاک عارف نیستیم. و روی همین جهت شارع حجیت تخییریه برای طرف، ما را مخیر کرده است اگر می خواهید طرف موهوم را بگیرید و اگر می خواهید طرف مظنون التکلیف را بگیرید. اگر یک همچین احتمالی مطرح باشد این احتمال وجوب تعیینی موهوم التکلیف را هم محتمل می کند. چون شاید آن طرف موهوم یک نکته نفسی داشته باشد که این نکته نفسی بر نکته طریقی که در طرف مظنون التکلیف هست بچربد. این که شما می گویید طرف موهوم التکلیف را نمی شود اخذ کرد به دلیل اینکه احتمال ملاک نفسی را منتفی می دانید وقتی ملاک نفسی وجود نداشت ما همچنانکه وجوب تعیینی موهوم التکلیف را عقل نفی می کند وجوب تخییری و حجّیت طرف موهوم به شرط اخذ. وجوب تخییری معنایش این است دیگر. یعنی اگر طرف موهوم را اخذ کردی آن بشود حجت. به شرطی که آن را اخذ بکنیم آن بشود حجت. این متوقف بر این هست که ملاکی داشته باشد. یک ملاک نفسی داشته باشد که با او حجت بشود و ما می دانیم که ملاک نفسی ندارد. ملاک آن فقط طریقی هست برای رسیدن به واقع. برای رسیدن به واقع طرف مظنون التکلیف که ما را بیشتر به واقع می رساند. شارع آن را حجت کرده است. دیگر وارد آن بحث نمی دانم واجب تخییری و تعیینی و به اصطلاح دوران امر بین تعیین و تخییر در مقام حجیت و آن بحث ها ظاهرا نیازی نیست به آن بحث ها وارد شویم. این استکه قوم هم وارد نشده اند. قوم وارد نشده اند چون نیازی نمی دیدند برای وارد شدن. اگر نکته ای که شما یک زمانی می گویید که ممکن است شاید اینجا واقع یک مصلحتی داشته باشد که آن مصلحت واقع را در طرف موهوم التکلیف باشد خب اگر آنها باشد دیگر اصلا اصل این بیان ناتمام است. حالا بعد من یک نکته ای در اضافه عرض می کنم.

فقط من یک نکته ای اینجا عرض بکنم و آن این است که اینکه آقای صدر می فرمایند که قوم، بعد آقای صدر وارد این بحث دوم می شوند. ظنّ شخصی و ظنّ نوعی و امثال اینها و می گویند این جهتی است که قوم مغفور عنه بوده خیال کرده اند مجرد اینکه وهم را مرجعیت آن را نفی کرده اند نتیجه اش مرجعیت ظن شخصی می شود در حالی که ممکن است ظن نوعی مرجع باشد و امثال اینها و این بحث ها.

این مطلب، مطلبی است که در کلمات قوم به نحوی بهتر از تقریبی که اقای صدر دارد مطرح شده است و خیلی هم مفصل در مورد آن بحث شده ولی با یک تقریب بهتر. آن این است که بعد از اینکه دلیل انسداد را تمام می کند اولین بحثی که مرحوم شیخ بعد از دلیل انسداد مطرح می کند و

مرحوم آخوند هم مطرح می کند حتی قبل از بحث حکومت و کشف این بحث که آیا ظنّ به واقع حجت است یا ظن به طریق حجت است؟ این بحث به قدری مفصل شیخ و مرحوم آخوند بحث کرده اند و دیگران مفصل بحث کرده اند ظن به واقع و ظن به طریق بحث بسیار سخت و پیچیده انسداد است. این بحث به واقع و ظن به طریق و این که شما می فرمایید نتیجه اش آیا ظن شخصی است و یا ظن نوعی، این تعبیر بسیار بدوی و ابتدایی هست. تعبیر دقیق همان تعبیر قوم هست که ظن به واقع یا ظن به طریق. توضیح و ذلک اینکه ایشان حالا وقت گذشته این را شما ملاحظه بفرمایید و من فردا این رو توضیح می دهم که آن بحث تقریبی که باید بشود همان تقریبی است که در کلمات قوم مطرح بشود. حالا یک نکته ای را من خدمت شما ولو بحث گذشته است در یک کلمه عرض کنم مرحوم اقای صدر متأسفانه یک روشی در کل تفکرشان حاکم است که این از جهت اخلاقی خیلی تفکر بدی است. آن بی اعتنایی به کلام قوم است. کلمات قوم را درست ایشان تحویل نمی گیرد خیلی بد نقل می کند و اصلا به حافظه و اصلا مراجعه درست نمی کند در کلمات قوم و به گونه ای برخورد می کند که کأنّ قوم یک حرفهایی زده اند که شایسته فکر کردن نیست. مدام در هر مبحث فلان مبحث اصلا مغفور عنه مانده این مطلب بدوی است در حالی که بسیاری از آنها در کلمات قوم مطرح است ولی اقای صدر از یک زاویه دید دیگر بحث را دنبال می کند و آنها از یک زاویه دید دیگر مطرح می کنند. حالا شما این زاویه دید را می پسندید و آنها یک زاویه دید دیگر را می پسندند این درست نیست که ما چون به اصطلاح اصلا مراجعه نمی کند درست به کلمات قوم. در جاهای مختلف تقریبی که از کلمات قوم می کند بسیار دست و پا شکسته است. اصلا این سبکی که شاید قبل از او در کلمات مرحوم خوئی هم همینگونه است. مرحوم آقای خوئی هم خیلی وقت ها کلمات قوم را بد نقل می کند ولی آن حالت تهاجم به قوم را ندارند. آن تهاجمی که در کلمات آقای صدر نسبت به اصحاب و امثال اینها از جهت علمی هست در کلمات اقای خوئی در آن حد نیست. ولی اینکه خوب شما بخواهید کأنّ بگویید قوم این حرف را نفهمیده اند و امثال اینها خب کلمات قوم را درست مراجعه کنید. در حالی که بسیاری از عرض می کنم بسیاری از حرف هایی که ایشان نقل می کند دقیق تر، عمیق تر در کلمات قوم وارد شده است بحث مفصل در مورد آن مطرح شده است. و این سبک اصلا سبکی است که سبک نادرستی است و حاج آقا خیلی از این جهت هم نسبت به آقای خوئی و هم نسبت به آقای صدر معترض هستند که چرا شما اهتمام نمی ورزید به کلمات قوم. وقتی خوب حاج آقا شاید انقدر برایشان مهم هست که وقت زیادی می گذارند تا بفهمند کلمات قوم به چه صورت است. ایشان می گویند حق قوم را نباید ضایع کرد. حق قوم ضایع می شود اگر ما بخواهیم کلماتشان را بد نقل

کنیم و امثال اینها. حالا آن مقدار اهتمامی که حاج آقا به قوم قائل هستند از یک انصاف فوق العاده ایشان برخوردار است. شاید یک کسی این مقدار را لازم نداند ولی به هر حال این که اصلا اگر می خواهیم به خصوص به قوم حمله کنیم باید کلمات قوم را خوب بفهمیم. یک زمانی هست ما می گوییم ما به کلمات قوم کاری نداریم. خودمان کلمات را بررسی می کنیم و امثال اینها کاری نداریم آقایان چه گفته اند و چه نگفته اند و امثال اینها. خوب است اشکالی ندارد. ولی اینکه بخواهیم حمله هم بکنیم بگوییم شما اصلا این بحث ها را طرح نکرده اید و امثال اینها یک سبک خیلی شایسته ای نیست. از کسانی که نسبتا به قوم خیلی حمله می کند، مرحوم ایروانی است. مرحوم ایروانی اگر ببینید بسیاری از اوقات به مرحوم شیخ با یک لحنی صحبت می کند که کأنّ کسی که یک مقداری چیز نباشد می گوید، مثلا شیخ بدویات را کأنّ توجه ندارد و امثال اینها. لحن یک لحن نامناسبی هست. به هر حال این بزرگواران هم مرحومم ایروانی و هم آقای صدر اینها کسانی هستند که اهل فکر هستند نظر دارند ولی این نکته ضعف که در تفکرشان هست باعث می شود که حتی آن کسانی که به هر حال مأنوس با هستند با کلمات و اصطلاحات قوم آن مقداری که شایسته آنها هم هست به حرف هایشان اعتنا نکنند. یک مقداری که آقای صدر بعضی از شاگردان آقای صدر تصورشان این هست که آقای صدر کأنّ مهزوم الحق هست. حق او در حوزه های علمیه آن گونه که باید و شاید ادا نشده است. بنده اصلا به این معتقد نیستم. عقیده من این هست که آقای صدر لحن تهاجمی شدیدی که نسبت به قوم دارد این باعث شده است که حق او ضایع شود. یعنی این لحن باعث می شود که افراد در مقابل او جبهه بگیرند. اینگونه نیست که یک نوع چیز خاص ایجاد شده باشد. خب اگر قرار است اینجور لحن ها عکس العمل ایجاد می کند دیگر. یعنی در واقع می خواهم بگویم درست است فی الجمله، البته آن هم فی الجمله من بر خلاف فرمایشات آقای صدر آن قدر به عمق مطالب آقای صدر معتقد نیستم. با وجود اینکه حرف آقای صدر حرف های قابل استفاده ای هست و واقعا قابل استفاده هست ولی خیلی وقت ها قوی تر از حرف های قوم نیست. حرف هایی هست تکرار حرف های قوم. شاگردان آقای صدر حق آقای صدر را ناسخ حق قوم می دانند. آقای حائری اصلا اصول قبل از آقای صدر را یک اصول می داند و اصول بعد از آقای صدر را یک اصول دیگر می داند. در مقدمه مباحث الاصول در مقدمه جلد دوم شرح حال آقای صدر و اقسام چیزهای تاریخی را آورده است اینگونه نگاه می کند. این نگاه نگاهی است که خب فقط شاگردان آقای صدر به آن معتقد نیستند و افراد دیگر به آن نگاه معتقد نیستند. این نگاه مبالغه آمیز که یک مقداری هم ناشی از برخورد خود مرحوم صدر هست نسبت به کلمات قوم باعث می شود در مقابل او عکس العمل ایجاد بشود. چاره ای نیست هر افراطی تفریطی هم به

دنبال دارد دیگر. این باعث می شود که بعضی از خارجی گوهای فعلی اصلا به مطالب آقای صدر اعتنا ندارند و یک مقدارش را هم نقل نمی کنند. علت آن این است که می گویند اینها به درد نمی خورد. یعنی اینجور، یک مقداری از این بحث های حاشیه ای دور شویم و به خود مطالب یک مقداری بپردازیم و حق هر کس را در جای خودش بحث کنیم به نظر می رسه که بهتر باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.